

ب) انواع توثیق:**توثیق خاص**

هرگاه راوی با اسم و عنوان مشخص و خاص خود، توثیق شود، به آن «توثیق خاص» می‌گویند. برای نمونه نجاشی دربارهٔ راوی یانی چنین می‌گوید:

زكريا بن آدم بن عبدالله بن سعد الأشعري القمي، ثقة، جليل، عظيم القدر وكان له وجه عند الرضا

از آنجا که نجاشی یک راوی را با عنوان و اسم مشخص و معین توثیق کرده است، به توثیق او، توثیق خاص گفته می‌شود. باید دقت کرد که ملاک خاص شمردن توثیق، این نیست که فقط و فقط شامل یک نفر باشد، بلکه ممکن است جمعی از راویان، بیش از یک نفر، توثیق شوند. اما به دلیل اینکه توثیقشان با اسامی و عناوین مشخص بوده است، باز هم بدان توثیق خاص اطلاق شود. برای آشکار شدن این نکته، به نمونه زیر توجه کنید. نجاشی در ترجمه إسماعیل بن عبد الخالق چنین می‌نویسد:

إسماعيل بن عبد الخالق وجه من وجوه أصحابنا و فقيه من فقهاءنا و هو من بيت الشيعة عمومته شهاب و عبد الرحيم و وهب و أبوه عبد الخالق كلهم ثقات.

در این روایت، مرحوم نجاشی پنج نفر از راویان را توثیق کرده است. پس بیش از یک نفر مورد توثیق اند اما از آنجا که این پنج راوی با عنوان خاص و مشخص ثقه معرفی شده اند، این توثیق، توثیقی خاص خواهد بود.

بنابراین می‌توان در تعریف توثیق خاص چنین گفت: «توثیقی است که در آن به وثاقت افراد معین و مشخص حکم شده باشد، خواه مربوط به یک نفر باشد، خواه افراد متعدد»

توثیق عام

در برابر توثیق خاص، توثیق عام قرار دارد. بر خلاف مورد قبل که توثیق دربارهٔ عنوانی خاص و مشخص بود، در اینجا توثیق، به عنوانی کلی تعلق گرفته است. باید توجه کرد که عنوان کلی به حسب ماهیت و طبیعت خود، بر افراد و مصادیق زیادی انطباق پذیر است و ممکن است مصادیق گوناگون و یا حتی مصداق واحد داشته باشد. اما آنچه سبب جدایی توثیق چنین عنوانی، از توثیق خاص شده است، آن است که در تعبیر رجالی، به توثیق مصادیق و افراد مشخص و معین توجه نشده است، بلکه عنوانی کلی ذکر و توثیق شده است و بر پایهٔ چنین عنوان و قاعدهٔ کلی است که مصداق‌هایی توثیق میشوند. مانند: توثیق راویان کامل الزیارات، توثیق مشایخ اصحاب اجماع و

راههای اثبات توثیق خاص**۱. توثیق معصوم (علیه السلام)**

منظور از توثیق معصوم (علیه السلام)، نص صریح ایشان است. بدیهی است که اگر خود معصومین علیهم السلام، فرد یا افرادی را معتمد بدانند؛ هدف ما برآورده خواهد شد. در روایتی از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است:

ما أجد أحداً أحیی ذکرنا و أحادیث أبی إلا زرارة و أبو بصیر لیث المرادی و محمد بن مسلم و برید بن معاویة العجلی و لو لا هؤلاء ما كان أحد یستنبط هذا. هؤلاء حفاط الدین وأمناء أبی علی حلال الله و حرامه وهم السابقون إلینا فی الآخرة.

از این رو در اعتبار و حجیت توثیق معصوم سخنی نیست. آنچه جای بحث دارد، شیوهٔ احراز توثیق معصوم (علیه السلام) است. دستیابی به توثیق معصوم (علیه السلام) از دو راه ممکن است:

۱- احراز وجدانی:

یعنی به گونه‌ای مستقیم و بی واسطه، توثیق را از معصوم شنید و دریافت کرد. این راه، تنها برای معاصران عصر حضور باز است و برای مردمان عصر غیبت چنین راهی وجود ندارد. پرسش‌های برخی راویان از ائمه اطهار دربارهٔ وثاقت برخی راویان، گواه بر این است که این شیوه در آن عصر متداول بوده است و نمونه‌های خوبی از استفادهٔ معاصران ائمه از این راه در دست است.

۲- احراز به واسطهٔ روایت:

بدین معنا که توثیق معصوم (علیه السلام) از طریق نقل راویان حکایت شود. این راه وجود خارجی و عینی دارد و دستیابی به آن در عصر غیبت نیز امکان پذیر است. همانگونه که می‌دانید، کتاب اختیار الرجال شیخ طوسی که گزینشی از کتاب الرجال کشی است، روایاتی از این دست را در اختیار ما قرار می‌دهد. روایت زیر نمونه‌ای از توثیق خاص معصوم (علیه السلام) است:

... قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنِّي لَا أَكَادُ أَصِلُ إِلَيْكَ أَسْأَلُكَ عَنْ كُلِّ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي، أَفِيؤَسُّ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثِقَةً أَخَذَ عَنْهُ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي؟ فَقَالَ: نَعَمْ.

ضوابط استناد به توثیق معصوم:

پیرامون روایات حاکی از توثیق معصوم (علیه السلام)، سؤالی به این شرح مطرح است که آیا هر روایتی را در این حوزه می توان پذیرفت و بر اساس آن حکم کرد یا باید بسان روایات حوزه احکام، در اسانیدش دقت کرد و صحت، سقم و میزان اعتبار آن را سنجید؟ به دیگر سخن آیا در توثیق راوی میتوان به روایت ضعیف هم استناد کرد یا نه؟

برخی مانند محدث نوری معتقدند که در توثیق راویان، اعتماد بر روایت ضعیف اشکالی ندارد. او در ذیل شرح حال یکی از راویان چنین آورده است:

« رَوَى الْكَشِيُّ خَبْرَيْنِ فِيهِمَا مَدْحٌ عَظِيمٌ لَا يَضُرُّ ضَعْفُ سَدِّهِمَا بَعْدَ حُصُولِ الظَّنِّ مِنْهُمَا. »

بنابراین از دیدگاه او به احراز و اثبات صحت سند نیازی نیست و همین که روایت، ظن و گمان به وثاقت ایجاد کند، بسنده و کافی است. در نقد این ادعا به اجمال می توان گفت که ملاک و مبنا در پذیرش توثیقات و تضعیفات اطمینان و وثوق به آنها است. بنابراین در این موضوع، نمی توان به روایات ضعیف استناد کرد، زیرا از روایت ضعیف، تنها ظن و گمان به دست می آید نه اطمینان و وثوق. چنین ظن مطلق از مصادیق ظنونی است که در آیه « إِنْ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً » از آن نهی شده است. با توجه به این نکته، برای اثبات توثیق معصوم، صحت سند روایت باید احراز شود تا بتوان به آن اطمینان کرد.^۱

در پذیرش و به کارگیری روایت بیانگر توثیق معصوم، دو شرط وجود دارد:

الف) روایت به لحاظ سندی صحیح و معتبر باشد؛

ب) راوی روایت، مدح و یا توثیق خود را از معصوم (علیه السلام) نقل نکرده باشد.

۲. توثیق عالم رجالی متقدم

راه دیگری که برای اثبات توثیق خاص ذکر شده، توثیق یکی از دانشمندان متقدم رجالی است. پیش از آنکه از چگونگی اعتبار اینگونه توثیق سخن برانیم، باید دانست که متقدمان چه کسانی هستند؟

ملاک تقسیم بندی دانشمندان شیعه به متقدمان و متأخران در حوزه علوم نقلی؛ مانند فقه، حدیث و رجال، به گونه معمول و متداول؛ علامه حلی (۷۲۶ هـ ۶۴۸ هـ) است. بر این اساس، عالمان پیش از دوره علامه را متقدمان و عالمان پس از او را متأخران نام نهاده اند. عده ای نیز ابن ادریس حلی (م ۵۹۸ هـ) را مرزی میان قدما و متأخران دانسته اند. بنوفضال، برقی، ابن عقده، ابن نوح، عقیقی، کشی، شیخ مفید، غضائری، سید مرتضی، ابن غضائری، شیخ طوسی و نجاشی از مهم ترین عالمان متقدم اند. آرای رجالی گروهی از ایشان؛ مانند برقی، کشی، شیخ مفید، نجاشی، شیخ طوسی و ابن غضائری، امروزه در منابع مستقل در اختیار است و آرای رجالی برخی از ایشان؛ مانند بنوفضال، ابن نوح، عقیقی و ابن عقده را در لابه لای دیگر منابع و نقلهای دیگران می توان یافت.

۳. توثیق عالم رجالی متأخر

متأخران، آن گونه که پیش از این هم بیان شد، همان عالمان پس از ابن ادریس حلی (م ۵۶۵ هـ) یا علامه حلی (۷۲۶ هـ) هستند. از مهمترین ایشان میتوان به علامه حلی، ابن داود حلی، شهید ثانی، شیخ بهایی، مجلسی اول، مجلسی دوم و ... اشاره کرد.

سیر بررسی جداگانه آرای متأخران از متقدمان، در مستندات توثیق و تضعیف ایشان نهفته است؛ به دیگر سخن، متقدمان به دلیل نزدیکی به عصر حضور ائمه (علیهم السلام) و راویان، در صدور آرای رجالی خویش به حس و نقل تکیه داشته اند، در حالی که متأخران چنین نیستند؛ زیرا با توجه به فاصله زمانی ایشان با راویان، امکان استفاده از حس و نقل برای ایشان وجود نداشته و تنها دستاویز ایشان بهره گیری از نقلهای منابع متقدمان است. شاید بتوان گفت که در زمان متأخران، تغییر و تحولی بنیادین در منابع رخ نداده و آنچه نو شده، فهمها و قرائت‌ها از منابع است.

برخی معتقدند که تکیه آرای متأخران بر حدس و اجتهاد، سبب نپذیرفتن آرای ایشان میشود؛ زیرا آرای رجالیان هنگامی پذیرفتنی است که مستند به خبر باشد. از سوی دیگر، اعتبار خبر واحد نیز مشروط به دریافت حسی گزارش است، در حالی که نبود چنین شرطی در آرای متأخران مشهود است. در نتیجه، نگره های رجالی ایشان اعتبار ندارد. در واقع صاحبان این دیدگاه چون مبنای حجیت رأی رجالی را خبر واحد پنداشته اند، آرای رجالی متأخران را یکسر کنار نهاده اند. ایشان افزون بر نپذیرفتن آرای متأخران بر پایه این مبنا، با بیان دو دلیل، در پی اثبات این ادعا برآمده اند که آرای متأخران، مبتنی بر حدس و اجتهاد است. در زیر به بررسی و نقد هر یک از این دلایل میپردازیم.

^۱ البته باید متذکر شد که این شرط به صورت مطلق بر کارایی نداشتن احادیث ضعیف در این حوزه دلالت ندارد؛ زیرا اولاً اینگونه روایات، نوعی مدح برای راوی شمرده می شود هرچند که توان اثبات توثیق را ندارد؛ ثانیاً در مواردی با پیوستن شواهد و قراینی به آن، امکان اطمینان آور شدن مجموع آنها برای توثیق وجود دارد، بنابراین نمیتوان آنها را به کلی کنار گذاشت.

^۲ معجم رجال الحدیث ج ۱، ص ۴۲

(جهت مطالعه بیشتر)

دلیل اول در نپذیرفتن قول رجالی متأخر

طریق متأخران به کتابهایی که شناخت علمی راویان بدان بستگی دارد، منقطع است. این مطلب آنگاه روشن خواهد شد که بدانیم شیخ طوسی تنها حلقه واسط و پل ارتباطی میان متقدمان و متأخران است و تنها از طریق او است که متأخران می توانند به کتب و اصول پیشینیان دست یابند. بررسی طرق و اجازات ایشان شاهی بر این مدعا است. متأخران به هنگام ذکر طریق خود به صاحبان کتب و اصول، یعنی متقدمان و اصحاب ائمه، آن را به شیخ طوسی می رساندند و برای بیان ادامه طریق یعنی از شیخ تا صاحب کتاب، به طرق شیخ اکتفا می کردند؛ زیرا شیخ لسان قدما به شمار می رود و تمامی اصول و مصنفات پیشینیان را از طریق نقل و حس دریافت کرده است. بنابراین، در روزگاری که میان دانشمندان رجالی متقدم و متأخر وقفه افتاده است، کتب شیخ طوسی تنها حلقه ای است که دو سر این زنجیره را به هم می پیوندد.

نمونه هایی از این عملکرد را در اجازه کبیر علامه حلّی به بنی زهره و اجازه کبیر شهید ثانی به پدر شیخ بهایی می توان دید. از سوی دیگر، متأخران به بسیاری از کتب و اصول موجود در عصر شیخ هیچ دسترسی یا سند متصل ندارند؛ برای مثال اصل کتاب الرجال کُشی به دست ایشان نرسیده است و تنها گزیده شیخ طوسی از آن را در اختیار دارند یا به کتاب الضعفاء احمد بن حسین غضائری سند متصلی ندارند. افزون بر این دو کتاب، که در شمار اصول رجالی اند، در روزگار متأخران از سایر کتابهای رجالی معروف دوران شیخ طوسی، هیچ اثری بر جای نمانده است. بر این اساس، چنین به نظر می رسد که پس از شیخ، سلسله اسناد به کتب رجالی متقدمان قطع شده است. از این رو، متأخران باید در توثیقات و تضعیفات خود راهی دیگر بیابند که این راه همان استفاده از حدس و اجتهاد است.

نقد دلیل اول

الف) دلیل اول در صورتی پذیرفته است که اعتبار آرای رجالیان تنها در گرو استناد به اخبار حسی باشد، درحالی که با توجه به مبنای برگزیده ما در حجیت آرای رجالی، ملاک اعتبار و حجیت رأی رجالی، اطمینان و وثوق است. از این رو، اگر از رأی رجالی، چه متقدم و چه متأخر، با رعایت شرایط لازم و در نظر داشتن نکات ضروری، اطمینان حاصل شود، میتوان آن را پذیرفت. تأکید میشود که اگر ملاک اعتبار رأی رجالی، اطمینان و وثوق باشد، این اطمینان و وثوق به نظر رجالیان عصر و دوره خاصی وابسته نخواهد بود.

ب) اسناد، طرق و اجازات متأخران به کتب و اصول، به شیخ طوسی منحصر نیست. با مراجعه به کتاب سعد السعود ابن طاووس، که فهرستی از کتابهای کتابخانه وی و طرق آنها را دربردارد، در می یابیم که طرق برخی از کتب و اصول پیشینیان، از راهی غیر از شیخ طوسی عبور می کند. فراتر از این، طریقهایی متصل به اصول و مصنفات، بدون گذر از شیخ طوسی و ابن طاووس هم وجود دارد که نمونه هایی از آن را در کتاب الخرائج و الجرائح قطب الدین راوندی می توان یافت.

دلیل دوم در نپذیرفتن قول رجالی متأخر

برخی از قدما و متأخران بر اساس اصولی اجتهادی و حدسی، مانند اصالة العدالة، به توثیق راویان پرداخته اند. بدین معنا که اصل اولیه را در هر مسلمانی، عدالت پنداشته اند و معتقدند تا زمانی که نشان های از فسق و ضعف از راوی سر نزنند، وی عادل و موثق است؛ به دیگر سخن، اگر پیرامون یک راوی تضعیف و جرحی نیامده باشد، بر اساس «اصالة العدالة» ثقه و مورد اعتماد است.

با بررسی عبارات علامه حلّی در ذیل نام برخی راویان، شواهدی یافت می شود که نشان دهنده تکیه متأخران به این اصل است:

الف) در خلاصه الاقوال در شرح حال احمد بن اسماعیل بن سمکه چنین می خوانیم:

أَبُو عَلِيٍّ الْبَجَلِيُّ عَرَبِيٌّ مِنْ أَهْلِ قُمْ، كَانَ مِنْ أَهْلِ الْفَضْلِ وَالْأَدَبِ وَالْعِلْمِ وَعَلَيْهِ قَرَأَ أَبُو الْفَضْلِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ الْعَمِيدِ وَهُوَ كُتِبَ عِدَّةٌ لَمْ يُصَنَّفْ مِثْلُهَا. وَكَانَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مِنْ أَصْحَابِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ وَمِمَّنْ تَأَدَّبَ عَلَيْهِ، فَمِنْ كُتْبِهِ كِتَابُ الْعَبَّاسِيِّ وَهُوَ كِتَابٌ عَظِيمٌ نَحْوَ عَشْرَةِ آلَافٍ وَرَقَةٍ فِي أَخْبَارِ الْخُلَفَاءِ وَالِدَوْلَةِ الْعَبَّاسِيَّةِ مُسْتَوْفَى لَمْ يُصَنَّفْ مِثْلُهُ. هَذَا خُلَاصَةٌ مَا وَصَلَ إِلَيْنَا فِي مَعْنَاهُ وَلَمْ يَنْصُصْ عَلَمَاؤُنَا بِتَعْدِيلِهِ وَلَمْ يَرَوْ فِيهِ جَرَحٌ فَالْأَقْوَى قَبُولُ رَوَايَتِهِ مَعَ سَلَامَتِهَا مِنَ الْمَعَارِضِ.

به روشنی نشان میدهد که علامه با عبارت: «ولم ينصص علماؤنا ... من المعارض» به صرف نیافتن جرح راوی، وی را در شمار راویان معتمد خویش آورده است و معتمد شمردن چنین راوی ای تنها در سایه «اصالة العدالة» امکان پذیر است.

بررسی شرح حال ابراهیم بن هاشم نیز گویای این مطلب است.

نقد دلیل دوم

آنچه «اصالة العدالة» انگاشته شده، در واقع حسن ظاهر است؛ یعنی با دقت در زندگی روزمره فرد در جامعه مسلمانان چنین به دست می آید که وی به دین و ظواهر شریعت پای بند است و از این رهگذر، عدالت ظاهری وی کشف میشود. چنین چیزی با «اصالة العدالة» متفاوت است؛ زیرا «اصالة العدالة» بیانگر این مطلب است که اصل ابتدایی درباره هر مسلمانی عدالت است مگر اینکه خلاف آن ثابت شود؛ به دیگر سخن، در این اصل تنها مسلمان بودن و آشکار نساختن فسق، مساوی با عدالت است. در حالی که حسن ظاهر بدین معنا است که

سلوک و رفتار فرد در جامعه اسلامی در نظر گرفته شود و چنانکه سلامت رفتار و شناخته نشدن وی به فسق احراز شود، به عدالت ظاهری او حکم می‌شود و دیگر اثبات عدالت باطنی و واقعی اش لازم نخواهد بود. ائمه اطهار (علیهم السلام) نیز برای کشف عدالت به حسن ظاهر رهنمون شده‌اند. در موثقه ابن ابی یغفور از امام صادق (علیه السلام) چنین می‌خوانیم:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): بِمِ تَعْرِفُ عَدَالَتهُ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى تُقْبَلَ شَهَادَتُهُ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ؟ فَقَالَ: أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسُّرِّ وَالْعَافِ وَكَفَّ الْبَطْنَ وَالْفَرْجَ وَاللِّسَانَ وَتَعْرِفَ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ الَّتِي أَوْعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهَا النَّارَ مِنْ شَرْبِ الْخُمُورِ وَالزُّنَا وَالرِّبَا وَعَقُوقِ الْوَالِدَيْنِ وَالْفِرَارِ مِنَ الرَّحْفِ وَغَيْرِ ذَلِكَ وَالِدَلَالَةِ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ أَنْ يَكُونَ سَاتِرًا لِجَمِيعِ عَيْبِهِ حَتَّى يَحْرِمَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ مِنْ عَثْرَاتِهِ وَعَيْبِهِ وَتَفْتِيشُ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ وَيَجِبُ عَلَيْهِمْ تَرْكِتَهُ وَإِظْهَارُ عَدَالَتِهِ فِي النَّاسِ وَيَكُونُ مَعَهُ التَّعَاهُدُ لِلصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ إِذَا وَاطَبَ عَلَيْهِنَّ وَحَفِظَ مَوَاقِيْتَهُنَّ بِحُضُورِ جَمَاعَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَأَنْ لَا يَتَخَلَّفَ عَنْ جَمَاعَتِهِمْ فِي مُصْلَاهُمْ إِلَّا مِنْ عِلَّةٍ فَإِذَا سُئِلَ عَنْهُ فِي قَبِيلَتِهِ وَمَحَلَّتِهِ قَالُوا: مَا رَأَيْنَا مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا، مُوَاطِبًا عَلَى الصَّلَوَاتِ، مُتَعَاهِدًا لِأَوْقَاتِهَا فِي مُصْلَاهُ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَجِيزُ شَهَادَتَهُ وَعَدَالَتَهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ ...^۱

به روشنی می‌بینیم که طبق این روایت، امام صادق (علیه السلام) عدالت را دربارهٔ مسلمان اصل نمی‌داند؛ بلکه به بررسی میزان پایبندی افراد به ظواهر اسلام و شریعت امر کرده است، تا حسن ظاهری او احراز گردد و از این رهگذر عدالت وی کشف شود. قرار گرفتن عبارت «اصالةالعدالة» در سخن علامه حلی نیز که دستاویز و قرینه ای برای اثبات استناد متأخران به است، دلالتی بر این امر ندارد، بلکه برعکس، ملاک بودن حسن ظاهر را اثبات می‌کند؛ زیرا وی در شرح حال احمد بن اسماعیل بن سمکه، چهار قرینه بر حسن ظاهر و وثاقت او بیان کرده است که عبارت‌اند از:

الف) او اهل فضل و ادب و علم است؛

ب) ابن عمید، یکی از ادبا و وزیر آل بویه، بر او قرائت کرده است؛

ج) کتابهایی بی نظیر، مانند کتاب بزرگ عباسی را نگاشته است؛

د) پدرش از شاگردان خاص برقی است.

به نظر می‌رسد که علامه با کنار هم قرار دادن این قرینه‌ها، عدالت این دو راوی را کشف کرده است، نه آنکه تنها به دلیل نبود جرح و تضعیف، حکم وثاقتشان را صادر کند.

جمع بندی: با توجه به نقدهای وارد بر مبنا و دلایل دیدگاه مطرح شده و مبنای برگزیده ما در حجیت رأی رجالی، باید گفت با رعایت نکاتی که در حصول اطمینان از نگرهٔ رجالی شرط شد، اگر به رأی عالم رجالی متأخر وثوق و اطمینان حاصل آید، بی شک می‌توان آن را پذیرفت و ملاک عمل قرار داد.

۴. اجماع بر توثیق

مراد از اجماع در اینجا، معنای لغوی یعنی اتفاق نظر است و با اجماع اصولی متفاوت است. اتفاق نظر عالمان بر وثاقت راوی یا راویان یکی از راه‌های کشف اعتماد به راوی است. اجماع به این معنا را با دو بیان می‌توان معتبر شمرد: اول: در اجماع به معنای اتفاق نظر، ملاک اعتبار، وجود حداقل یک رأی معتبر در بین آرای اجماع‌کنندگان است که رأی وی اطمینان‌زا است؛ دوم: هر یک از آرای اجماع‌کنندگان به مثابهٔ یک قرینه است. آن‌گاه که این قراین گرد هم آیند، گونه‌ای از تراکم قراین و شواهد به وجود می‌آید که سبب می‌شود به وثاقت راوی اطمینان پیدا کنیم.

۵. استفاده از مجموع قراین

استفاده از مجموع قراین، بخشی از شیوهٔ اطمینان و وثوق است که در قالب یک راه و طریق ارائه شده است. جمع آوری مجموع قراین و استفاده از آن، هدفی جز رسیدن به وثوق و اطمینان را دنبال نمی‌کند. به طور قطع، چنین راهی معتبر است، اما پیمودن آن در گرو این شرط است که شخص، خود صلاحیت علمی لازم را برای اجتهاد و اظهار نظر رجالی داشته باشد. برخی از بزرگان این راه را پیموده‌اند؛ از جمله میرداماد که در الرواشح السماویه چنین می‌گوید:

عَلَى الْمُجْتَهِدِ أَنْ يَتَّبَعَ مَطَانَ اسْتِعْلَامِ حَالِهِ مِنَ الطَّبَقَاتِ وَالْأَسَانِيدِ وَالْمَشِيخَاتِ وَالْإِجَازَاتِ وَالسِّيَرِ وَالتَّارِيخِ وَالْأَنْسَابِ، حَتَّى يَسْتَبِينَ حَالَهُ وَيَتَّضِحَ سَبِيلُ الاجْتِهَادِ فِي شَأْنِهِ. (ص ۱۰۵)

از کلام میرداماد چنین برمی‌آید که گاه لابه لای برخی مدارک و منابع گوناگون که کاربرد اصلی آنها در علوم دیگر است و رجالی محض نیست، می‌توان به اطلاعاتی دربارهٔ راوی دست یافت، به گونه‌ای که بر پایهٔ آنها حالت اعتماد یا بی اعتمادی نسبت به راوی حاصل شود.

گونه های توثیقات عام

در یک دسته بندی کلی، می توان قواعد کلی توثیق را از نظر نوع مستندات و شکل های مختلف استدلال، به چهار دسته تقسیم کرد. این دسته ها عبارت اند از:

۱. توثیق راویان کتاب ها: در این دسته از قواعد، نویسندگان برخی کتاب ها، راویان روایات موجود در کتابشان را توثیق کرده اند؛ مثل توثیق راویان تفسیر قمی یا کامل الزیارات ابن قولویه.
۲. توثیق مشایخ راویان: در این دسته از قواعد، التزام عملی شاگردان برخی از راویان در نقل از اساتید ثقه، به اثبات رسیده است و به قرینه وجود چنین شاگردانی، وثاقت اساتید احراز می شود؛ مانند وثاقت مشایخ نجاشی یا وثاقت مشایخ ابن ابی عمیر.
۳. توثیق بر اساس مبانی خاص: در این دسته از قواعد، برخی مبانی و برداشت های خاص، ملاک اعتماد به راوی قرار گرفته است. برای نمونه، برخی وکالت از معصوم را نشانه ای بر وثاقت و معتمد بودن فرد می دانند؛ زیرا به باور آن ها معصوم، شخص غیر معتمد را وکیل خود قرار نمی دهد.
۴. توثیق خاندان های راویان: در این دسته از قواعد، برخی از خاندان های محدث، که راویان جلیل القدری از آن ها بر خاسته اند، به صورت کلی توثیق شده اند؛ مانند وثاقت خاندان حلبی.

د) مراتب الفاظ توثیق^۱

واژه های رجالی در شیعه درجه بندی استاندارد می که همه آن را پذیرفته باشند، ندارند؛ زیرا در گستره توثیق و تضعیف، واژگان گوناگون و گسترده ای به کار گرفته نشده است و پیشوایان رجال و نیز کسانی که سخن آنان در جرح و تعدیل، اصل و ملاک به شمار می رود، چندان زیاد نیستند. این در حالی است که این دو مسئله در میان اهل سنت به گونه ای جدی وجود دارد؛ از همین رو اهل سنت به تعریف رسمی مراتب واژگان جرح و تعدیل نیازمند شده شد و بر پایه این نیاز، به استانداردسازی این مراتب پرداخته اند.

افزون بر این، وجود اجتهاد هم نقطه تمایز میان دیدگاه شیعی و سنی در این موضوع است؛ به بیان دیگر شیعیانی که به دانش حدیث پرداخته اند، خود مجتهد بوده اند. به همین دلیل بر اساس برداشت های اجتهادی خویش از واژگان رجالی، عمل کرده و به ارائه تفسیرهای قانونمند و تخطی ناپذیر نیازی نداشته اند.

با توجه به مجموع این عوامل، در میان شیعیان، در حوزه واژگان جرح و تعدیل، مرتبه بندی یکسانی که قاعده و قانون تلقی شود، وجود ندارد. این مرتبه بندی بر پایه توان هر یک از این دسته واژه ها در احراز شرایط معتبر در راوی است؛ به دیگر سخن هر واژه ای که بتواند دو شرط عدالت و ضبط را بهتر و دقیق تر منتقل کند، در مقایسه با دیگر واژگان جایگاه والاتری خواهد داشت و هرچه این توانایی کمتر باشد، مرتبه و جایگاه واژه نیز پایین تر می آید. البته این امکان وجود دارد که برخی، در مصداقها و نمونه های هر دسته دچار اختلاف شوند.

مرتبه نخست:

واژگانی که به روشنی و بدون هیچ گونه ابهام دو شرط عدالت و ضبط را می رسانند. این واژگان عبارت اند از: ثقه، عدل، مأمون، حجة.

مرتبه دوم:

واژگانی که معنا و دلالتی وسیع تر از عدالت و ضبط راوی دارند؛ به این معنا که معنای آنها به گونه ای است که می تواند با احتمالات دیگری، غیر از آنچه که مورد نظر ما است، جمع شود؛ برای نمونه درباره برخی راویان واژه «وجه» به معنای چهره و شخصیت به کار رفته است. از سویی به دلیل صدور این واژه از یک رجالی، این تعبیر باید به «شخصیت حدیثی و روایی» تفسیر شود. از دیگر سو این احتمال وجود دارد که رجالی تنها بر اساس اطلاعات تاریخی خود، این واژه را به کار برده و معنای آن چهره و شخصیت در میان شیعیان باشد. روشن است که اطلاق وجه با این معنا بر شخص می تواند به دلیلی غیر از عدالت و ضبط باشد؛ مثل کسانی که به دلیل خدمات اجتماعی یا حضور در حادث های خاص شهره و به چهره تبدیل شده اند. واژگانی چون «عین، عظیم الشان، عظیم المنزله، جلیل القدر و...» در این مرتبه قرار می گیرند.

اگر چنین واژه هایی با شواهد و قرائنی همراه شود که احتمال خلاف موجود در معنای آنها از میان برود، می توانند عدالت و ضبط راوی را برسانند. در این صورت حدیث راوی با چنین توصیفاتی صحیح خواهد بود. این شواهد و قرائن، عبارت از جمع شدن برخی از این گونه تعبیرات در کنار یکدیگر یا اضافه شدن آنها به برخی عبارات دیگر است؛ برای مثال در صورتهای ترکیبی واژه وجه، مانند «وجه من وجوه اصحابنا» یا «وجه من وجوه الطائفة» احتمال جنبه های شخصیتی غیر حدیثی ضعیف و ظهور آنها در معنای توثیق کامل است.

^۱. برگرفته از جزوه توثیق و تضعیف استاد رحمان ستایش

مرتبه سوم:

واژگانی که به صورت ظنی بر وثاقت دلالت دارند. و تنها مدح را می‌رسانند؛ به بیان دیگر نمی‌توان از این گونه واژگان برای توثیق بهره برد؛ زیرا قوت دلالت این واژگان در حدی نیست که عدالت و ضبط راوی را برسانند، بلکه تنها نشان دهنده نکته‌های مثبتی درباره راوی هستند. با این همه نمی‌توان بار معنایی این واژگان را یکسان دانست و همه آنها را در یک ردیف قرار داد، بلکه این واژگان در تبیین نکته یا نکات مثبت درباره راوی گونه‌گون اند. واژه‌هایی مانند «... فاضل، صحیح الحدیث، من اصحابنا، شیخ، من علمائنا، وجیه، فقیه و...» در این جرگه اند.

مرتبه چهارم:

واژگانی که اما هیچ ملازمه عقلی، عادی یا عرفی میان آنها و وثاقت افراد وجود ندارد. واژگانی مانند «له کتاب، له أصل، کان خیرا و...» در این دسته هستند. روشن است که نگارش کتاب یا اصل دلیلی بر وثاقت نیست. چه بسیار نگارندگان کتب و اصول که مطالبی باطل، سخیف و بی اساس را به اهل بیت نسبت داده‌اند. این احتمال درباره افراد خیر شناخته شده هم وجود دارد. از همین رو دلالت این واژگان بر وثاقت یا مدح از حد احتمال فراتر نمی‌رود. بنابراین، تنها با استناد به این واژگان نمی‌توان به اعتماد بر راوی و اعتبار حدیث او، حتی در حد حسن، حکم کرد.^۱

^۱ ذکر دو نکته لازم است: نکته نخست: دلالت بیان شده برای واژگان هر دسته در صورتی درست است که واژگان هر گروه به تنهایی به کار رفته باشند. ناگفته پیداست که در صورت همراهی دیگر قرائن و شواهد با این واژگان، ممکن است حد دلالت آنها تغییر کند؛ برای نمونه اگر واژگان مدح با شواهد توثیق، چه توثیق عام و چه توثیق خاص، جمع شوند، معنایی روشن‌تر و دلالتی صریح‌تر بر وثاقت پیدا می‌کنند. نکته دوم: تمامی مباحث پیشین در گستره توثیق خاص مطرح است. اگر فرد مشمول توثیقی عام شود، این مباحث تنها برای تأکید در موارد دلالت بر توثیق یا مدح راوی به شمار می‌روند.